

در آستانه سال نو میلادی جهان در آتش و خون است

به نو شدن سال، هریار امید نو شدن زمانه نیز در دل مردم می‌جوشد و انسان آرزو می‌کند که تباهی از جهان رخت ببندد و لبخند شادی و زیبایی بر لبها بنشیند.
هر سال که می‌گذرد امید مردم جهان به این است که شرایط زیست و معیشت شان بهبود یابد.



امید به تغییر شرایط زندگی، برخورداری از آزادی و صلح و امنیت حق همگانیست. بشر امید می‌ورزد که بر تباهی حاکم بر جهان چیره شود و روی خوش زندگی چهره بنماید.

اما این حقیقت رخ نشان نمی‌دهد و ابری سنگین چهره خورشید آرزوی میلیاردها بشر را پوشانده است و نیروی شر توانسته زندگی را به مردم دنیا تلخ کند.

با این همه، بشریت از تلاش و کوشش برای تغییر جهان و هماهنگ ساختن آن با نیاز و طبیعت هستی اجتماعی‌اش دست نمی‌کشد و هم چنان امید می‌ورزد.

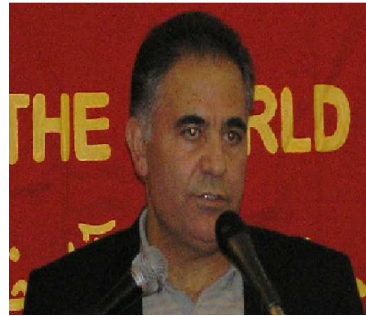
خجسته باد تلاش برای رخ نمود زیبایی و امنیت و رهائی از چنگ بی‌عدالتی و گرسنگی. توفان اراده میلیون‌ها انسان برای دگرگون ساختن اوضاع دنیا در سال های اخیر، نشانه همین عزم سنگین و دیرپای بشریت است.

از کشورهای عربی و شمال آفریقا و ایران گرفته تا میدان‌های رزم سیاتل، بشریت به پا خاسته است تا وضع موجود را دگرگون سازد. و این دگرگونی ضرورتیست در برابر بی‌داد؛ بی‌دادی مانند آنچه سال‌های دراز در جامعه ما ایران جریان داشته است. بی‌دادی هم چون سانسور، اختناق و سرکوب هر آن کس که کمترین اعتراضی به سیاست‌های تبهکارانه جمهوری اسلامی کرده است و آنان را همچون، رضا شهابی، نسرین ستوده، منیژه نجم عراقی، فریبرز رئیس دانا و زندانیان سیاسی بسیار دیگر به زیر تیغ کشیده است.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، در دفاع از تلاش جهانی برای نو کردن زمانه، در دفاع از حق سخن گفتن و آزاد زیستن و در دفاع از زندگی، سالی پر از رفاه، آزادی، شادی و تغییر شرایط اسارت‌بار کنونی برای مردم جهان آرزو می‌کند. با این امید که همراه آن، مردم ستم‌دیده ایران نیز از شر نکبت و تباهی جمهوری اسلامی رها شوند.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
در آستانه سال نو میلادی 2013

دانشگاه مهم‌ترین سنگر علم و دانش جهان‌شمول و آزادی‌خواهی است! بهرام رحمانی



بی‌شک، بررسی علل و عوامل اصلی تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه، در دانشگاه و دانشگاهیان در رده‌های نخستین قرار می‌گیرد؛ به ویژه در جوامع اختناق‌زده و سنتی همچون جامعه ما، دانشگاه به عنوان مرجع مهمی برای تامین نیازهای تئوریک یک جامعه برای بالندگی و پیشرفت علمی اهمیتی دو چندان دارد.

این نقش سرنوشت‌ساز دانشگاه‌ها، بیش از هر چیز دیگر م‌هون حضور مبارزات و پتانسیل‌های جوانان دانش‌جو در این مراکز علم و دانش و هنر است. به بیان دیگر، جنبش نسل جوان دانش‌جو را می‌توان یکی از موثرترین جنبش‌های اجتماعی در جهت‌دهی به روند کلی تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در هر جامعه‌ای دانست. بنابراین، یادگیری علم و دانش و هنر، نقد و بررسی، سوال و مخالفت، مبارزه با سنت‌های عقب‌مانده و ارتجاعی ملی، مذهبی و فرهنگی، و همچنین دفاع از دستاوردهای اجتماعی و فرهنگی جهان‌شمول از واقعیت‌های غیرقابل انکار خصلت‌ها و ویژگی‌های مهم این نیروی اجتماعی است.

دانشگاه اساساً محلی برای یادگیری علم و دانش و دفاع از آزادی بیان و قلم و اندیشه و خواسته‌های برحق و عادلانه مردم است. باید همواره از استقلال دانشگاه دفاع کرد و اجازه نداد حکومت‌ها این مراکز علم و دانش را با اهداف سیاسی و ایدئولوژی خود اداره کنند. دانشگاه‌ها باید از آخرین دستاوردهای بشری در سطح کشوری، منطقه‌ای و جهانی بهره گیرند. از این‌رو، حکومت‌ها نباید در امر دانشگاه‌ها اعمال نفوذ کنند و اهداف و سیاست‌ها و ایدئولوژی خود را بر آن تحمیل نمایند.

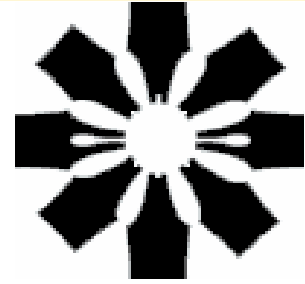
بررسی جایگاه واقعی دانشگاه در تغییر و تحولات جوامع مختلف یکی از مسایل بسیار مهم در مطالعات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. جایگاه جنبش دانش‌جویی نیز در بستری به نام دانشگاه معنی و مفهوم واقعی پیدا می‌کند. همان‌طور که جنبش کارگری در مراکز کار و کارگاه‌ها و کارخانه‌ها و غیره معنی پیدا می‌کند.

جنبش دانش‌جویی نیز همانند دیگر جنبش‌های اجتماعی، حرکتی جمعی، داوطلبانه، هدفمند و برنامه‌ریزی شده

ن و قلم، کشتار اهل قلم در حکومت‌های ... خسرو شهریاری ص 4

اطلاعی‌های کانون نویسندگان ایران ص 7

اشعاری از فروغ فرخزاد
شعر «سال نو» از عباس سماکار ص 8



بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سرمدیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram.rehmani@gmail.com

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.
- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تایپ شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4 نباشند.
- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

منشور

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

- ۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.
- ۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد یا گروه یا مرجع مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.
- ۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.
- ۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

- ۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاص شود.
- ۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

است که همواره در جهت ایجاد تغییر و تحول نوین در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیکی جامعه در حرکت است.

مسئله، در بررسی علل و عوامل اصلی تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دانشگاه و دانشگاهیان نقش و جایگاه به سزایی دارند. به بیان دیگر، نسل جوان دانش‌جو را می‌توان یکی از پرنفوذترین و موثرترین اقشار جامعه در جهت‌دهی به روند تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دانست. آزادی‌خواهی، برابری‌طلبی، حق‌جویی و عدالت‌جویی و دوری از هرگونه مصلحت و منفعت‌طلبی اقشار حاکم و حاکمیت از ویژگی‌ها و خصائل عمده نسل جوان دانش‌جو است. نیرویی که در کنار یادگیری علم و دانش و بهره‌گیری از شور و نشاط جوانی، حتی در مقابل سانسور و سرکوب سایر آحاد جامعه نیز بی‌تفاوت نمی‌ماند و بر علیه آن‌ها به مبارزه برمی‌خیزد. این واقعیت‌ها را ما در تحلیل و بررسی علمی تاریخچه جنبش دانش‌جویی به وضوح مشاهده می‌کنیم.

هر چند تاسیس دانشگاه در ایران، به دهه‌های ده و بیست باز می‌گردد اما با توجه به اختناق نفس‌گیر رضا شاه در این دوره و سرکوب بی‌رحمانه جنبش‌های اجتماعی دوران مشروطیت و دستاوردهای آن، عدم امکان دستیابی طبقات پایین و متوسط جامعه به تحصیلات عالی و انحصار این حق به طبقات دارا و وابسته به حاکمیت عملاً سبب شده‌اند که در این دوره از تاریخ ایران، حرکت‌های جدی اعتراضی در دانشگاه‌ها و در میان دانش‌جویان شکل نگیرد. در این دوره، تنها حرکت‌های محدود را می‌بینیم که با سرکوب‌های شدید مواجه شده‌اند.

اما با برکناری رضاه شاه توسط متفقین به دلیل همکاری با آلمان هیتلری در طول جنگ جهانی دوم، زندانیان سیاسی آزاد می‌شوند؛ جنبش‌های اجتماعی به تحرک درمی‌آیند و احزاب و سازمان‌ها و تشکل‌های دموکراتیک مردمی و رسانه‌ها نیز فعالیت خود را از سر می‌گیرند.

فضای نسبتاً باز سیاسی و اجتماعی که در جامعه به وجود می‌آید جنبش دانش‌جویی نیز وارد عرصه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آزادی‌خواهانه می‌گردد. در همین دوره، اهمیت و قدرت نفوذ گرایش سوسیالیستی و چریکی در جنبش دانش‌جویی ایران، بسیار چشمگیر بوده است. اوج‌گیری مبارزات جنبش‌های اجتماعی به منظور رهایی از مناسبات غیرانسانی سرمایه‌داری در حرکت به سوی ایجاد یک جامعه آزاد و برابر و انسانی در سطح بین‌المللی و ایران، حرکت‌های دانش‌جویی نیز به سمت پذیرش اهداف و سیاست سوسیالیستی و چپ حرکت می‌کند.

ادبیات سوسیالیستی، به ویژه در دهه‌های 30 و 40 ایران و تاثیر آن بر مبارزات جاری در جامعه به حدی قوی و گسترده بود که حتی گرایش‌های لیبرالی و راست نیز تحت تاثیر این ادبیات و گفت‌وگوها چپ قرار گرفته بودند. تاکید بر مبارزات رادیکال و مسلحانه چریکی در مقابل سیاست‌های سازش‌کارانه حزب توده، از مهم‌ترین ویژگی‌های این خط فکری در جامعه و در دانشگاه‌های ایران بود.

اما از دهه پنجاه به این سو، اسلام و ایدئولوژی اسلامی با توجه به شرایط سیاسی حاکم بر آن زمان، تبلیغ علنی تفکرات مذهبی توسط آل احمدها و شریعتی‌ها و... در جامعه، وارد محیط‌های دانشگاهی شد. و بسط لازم را برای نفوذ هر چه بیشتر اندیشه‌های ارتجاع اسلامی فراهم کرد.

جنبش دانش‌جویی، نقش مهمی در تحولات انقلابی 57 ایفا کرد. برگزاری برنامه‌های شعر و سخن ده شب کوتاه از سوی کانون نویسندگان، با استقبال اقشار مختلف جامعه، به ویژه جنبش دانش‌جویی قرار گرفت. در واقع این برنامه‌های اجتماعی و فرهنگی کانون، در به میدان آوردن نیروی دانشگاه نقش مهمی داشت و جان تازه‌ای در کالبد جنبش دانش‌جویی دمید.

پس از این که حکومت پهلوی در 22 بهمن 1357، با انقلاب مردم جان به لب‌رسیده سرنگون شد، اما به دلایل گوناگون کارگران و مردم آزاده و سکولار نتوانستند در مقابل سرکوب نیروهای ارتجاعی مذهبی مقاومت کنند سرکوب شدند. در چنین شرایطی، حاکمان تازه به قدرت‌رسیده روند اسلامی کردن جامعه و نهادهای آموزشی کشور را نیز آغاز کردند. اما فرهنگ جامعه، به ویژه نهادهای چون آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، مسأله ساده‌ای نبود که بتوان با فرمان‌های حکومتی، تغییرات لازم را در آن‌ها به وجود آورد.

سران حکومت اسلامی، فکر می‌کردند با سرکوب بی‌رحمانه و وحشیانه دستاوردهای آزادی‌خواهانه انقلاب 57، همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را به سادگی با ایدئولوژی اسلامی خودشان منطبق خواهند کرد. البته در این دوره متحول و سرنواشته‌ساز، جریان‌های چون حزب توده، بخشی از فدائیان، نهضت آزادی، جبهه ملی و به طور کلی لیبرال‌ها و نیروهای موسوم به ملی-مذهبی تحت تاثیر گرایش مذهبی بودند و از آن حمایت می‌کردند.

در چنین فضایی، ضرورت تغییر بنیادین در برنامه‌ها و شیوه‌های تدریس و تربیت آموزشی و اهداف آن از سوی بخشی از حاکمیت مطرح می‌شد و در نتیجه این مواضع بود که انقلاب فرهنگی، یعنی تهاجم فرهنگی ایدئولوژی اسلامی به فرهنگ جهان‌شمول در جامعه، به ویژه به دانشگاه‌ها آغاز شد. اما دانش‌جویان و استادان مترقی و پیشرو و آزادی‌خواه و سوسیالیست در مقابل این تعرض ارتجاع به دانشگاه‌ها و آزادی بیان و قلم و اندیشه، به مقابله برخاستند. سرانجام نیروهای ارتجاعی حکومتی با سرکوب و کشتار مقاومت دانشگاهیان را در هم شکستند و بیش از دو سال تمام دانشگاه‌های کشور را تعطیل کردند تا به زعم خود، از یکسو دانشگاه‌ها را از گرایش‌های غیرمذهبی و سکولار و مدرن پاک‌سازی کنند و از سوی دیگر، دروس درسی را با موازین اسلامی منطبق سازند.

خمینی، با صدور فرمان‌های مختلفی چون اجباری کردن حجاب اسلامی، حمله به کردستان، برپایی دانشگاه‌های صحرایی و اعدام‌های گروهی توسط خلخال، کشتار در ترکمن صحرا، خوزستان، سیستان و بلوچستان، حمله به روزنامه‌ها، تشکل‌های و سازمان‌های چپ، نهادهای دموکراتیک نویسندگان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان، تشکل‌های زنان، کارگران، دانش‌جویان و...، حمله به دانشگاه‌ها را نیز صادر کرد. او، در پیام نوروزی خود در اول فروردین 1359، با اعلام این «عقب‌ماندگی جامعه ایران عدم اسلامی بودن جامعه و دانشگاه‌ها» بود، تاکید کرد: «باید انقلابی اساسی در تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید تا استایدی که در ارتباط با شرق و یا غربند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اسلامی...» (صحیفه امام، ج 12، ص 207) شورای انقلاب فرهنگی به دنبال ملاقات با خمینی، در بیاتیه بیست و نهم فروردین ماه 59 خود، تاکید کرد که دانشگاه باید از حالت ستاد عملیاتی گروه‌های گوناگون خارج شود. در این بیاتیه، سه روز مهلت برای برچیده شدن دفاتر و تشکیلات سازمان‌ها در دانشگاه‌ها تعیین و افزوده شده بود که امتحانات دانشگاهی باید تا 14 خرداد به پایان برسد و از 15 خرداد دانشگاه‌ها تعطیل و هرگونه اقدام استخوانی و مانند آن در دانشگاه متوقف گشته و نظام آموزشی کشور براساس موازین انقلابی و اسلامی طرح‌ریزی شود.

پس از تعطیل رسمی دانشگاه‌ها، خمینی در 23 خرداد ماه سال 59 فرمانی را مبنی بر تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی صادر کرد و ضمن ابراز نارضایتی از روند اقدامات انجام شده اعلام نمود: «مدتی است ضرورت انقلاب فرهنگی که امری اسلامی است و خواست ملت مسلمان می‌باشد، اعلام شده است و تاکنون اقدام موثر اساسی انجام نشده است... بر این اساس به حضرات آقایان محترم محمدجواد باهنر، مهدی ریباتی‌املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل‌احمد، جلال‌الدین فارسی و علی شریعتمداری مسئولیت داده می‌شود تا

دانشگاه مهم‌ترین سنگر... بهرام رحمانی

ستاد تشکیل دهند و از افراد صاحب‌نظر متعهد، از بین اساتید مسلمان و کارکنان متعهد و دانش‌جویان متعهد با ایمان و دیگر فشرهای تحصیل کرده، متعهد و مومن به جمهوری اسلامی دعوت نمایند تا شورایی تشکیل دهند و برای برنامه‌ریزی رشته‌های مختلف و خط مشی فرهنگی آینده دانشگاه‌ها بر اساس فرهنگ اسلامی و انتخاب و آماده‌سازی اساتید شایسته متعهد و آگاه و دیگر امور مربوط به انقلاب آموزشی اسلامی اقدام نمایند. بدیهی است بر اساس مطالب فوق دبیرستان‌ها و دیگر مراکز آموزشی که در رژیم سابق با آموزش و پرورش انحرافی و استعماری اداره می‌شد، تحت رسیدگی دقیق قرار گیرد تا فرزندان عزیزم از آسیب و انحراف مصون گردند» (صحیفه امام، ج 14: صص 431-432)

ستاد انقلاب فرهنگی طبق فرمان خمینی، ملزم بود که در برخورد با مسایل دانشگاهی فعالیت‌های خود را بر چند محور متمرکز کند: 1- تربیت استاد و گزینش افراد شایسته برای تدریس در دانشگاه‌ها، 2- گزینش دانش‌جو، 3- اسلامی کردن جو دانشگاه‌ها و تغییر برنامه‌های آموزشی دانشگاه‌ها، به صورتی که محصول کار آن‌ها در خدمت مردم قرار گیرد.

بر این اساس، ستاد در اولین گام خود، برنامه‌ریزی در رشته‌های پزشکی، فنی و مهندسی، علوم پایه، کشاورزی، علوم انسانی و هنر را آغاز کرد. از آنجایی که مدیریت دانشگاه‌ها در گذشته هماهنگ با فرهنگ اسلامی جامعه نبود، باید تغییراتی در مدیریت دانشگاه‌ها به عمل می‌آمد، سازمان دانشگاه‌ها باید دگرگون می‌شد و مهم‌تر از همه، محیط و دروس دانشگاه‌ها اسلامی می‌شد. برای این منظور، کمیته‌ای در ستاد با عنوان «کمیته اسلامی کردن دانشگاه‌ها»، تشکیل دادند.

اما با توجه به مقررات حاکم بر دانشگاه‌ها و با توجه به شرایط انقلابی جامعه و مقاومت در برابر ارتجاع، قسمت اعظم فعالیت‌های ستاد مبنی بر اسلامی کردن دانشگاه‌ها و تعیین ضوابط و مقرراتی منطبق با موازین اسلامی، سرعت چندانی نداشت. به همین دلیل، در شهریور سال 62 با توجه به نظر محترم، مبنی بر لزوم ترمیم و تقویت ستاد و مخصوصاً حضور مسئولین اجرایی در آن، به دنبال نامه رییس جمهور وقت ایت‌الله خامنه‌ای، خمینی در تاریخ 8/6/62 طی نامه‌ای به پیشنهاد رییس جمهور مبنی بر ترمیم و تکمیل ستاد انقلاب فرهنگی پاسخ داد و از این تاریخ ستاد با ترکیب جدیدی به فعالیت خود ادامه داد.

با بازگشایی دانشگاه‌ها، فعالیت ستاد انقلاب فرهنگی ادامه یافت و ضرورت توسعه و تعمیق کار این ستاد ایجاب کرد که در نوزدهم آذر 1364، خمینی، روسای سه قوه و تعداد دیگری از دست‌اندرکاران انقلاب فرهنگی کشور را به اعضای آن افزود و بدون شکل ستاد انقلاب فرهنگی با ترکیب جدید خود، تحت عنوان «شورای عالی انقلاب فرهنگی» فعالیت خود را آغاز کرد.

به این ترتیب، در فضای رعب و وحشتی که انقلاب فرهنگی آفریده بود، تا سال 78، تقریباً در دانشگاه‌ها سکوت مرگباری حاکم شده بود. اما حمله شبانه و وحشیانه نیروهای امنیتی و انتظامی و لباس شخصی‌ها به کوی دانشگاه تهران در 18 تیر سال 78 و حوادث جاری پس از آن، سکوت در جنبش دانش‌جویی را شکست و آن را وارد دوره تازه‌ای از فعالیت‌هایش کرد. از این دوره به بعد، مجدداً تا حدودی گفتمان چپ و سوسیالیستی به گفتمان غالب در جنبش دانش‌جویی تبدیل شد. چرا که جنبش دانش‌جویی در این دوره، عمدتاً حاصل بسیج و فروران در جمع دانش‌جویانی است که از نظر اقتصادی و اجتماعی محرومیت و ستم و استثمار سرمایه‌داری را تجربه کرده‌اند. از سوی دیگر، نوع زیست دانش‌جویی به گونه‌ای است که

زمینه‌های مساعد برای پیدایش جنبش‌های اجتماعی ضدستادی، عدالت‌خواهانه و آرمان‌گرایانه پدید می‌آورد. و به این ترتیب، جنبش دانش‌جویی ایران، یک دوره طولانی سرکوب و اختناق مطلق را پشت سر می‌گذارد.

این فضای اعتراضی تا دوره دوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد ادامه یافت و اوج اعتراضات جوانان و دانش‌جویان، هم زمان با بیرون ریختن میلیون‌ها مردم معترض به بهانه تقلب در انتخابات ریاست جمهوری بود. در آن روزهای سخت، جوانان و دانش‌جویان رزمنده با بیم و امیدهای زیادی در صف مقدم اعتراضات قرار گرفتند به حدی که حاکمیت را هر چه پیش‌تر به وحشت انداختند، اما با سرکوب وحشیانه این اعتراضات مردمی، تعرض امنیتی به جنبش دانش‌جویی شدیدتر شد و دانشگاه‌ها بار دیگر وادار به سکوت شدند. حتی بسیاری از فعالین دانش‌جویی و دیگر جنبش‌های اجتماعی، اجباراً کشور را ترک کردند و راه تبعید را در پیش گرفتند.



در چنین شرایطی، باز دیگر مساله اسلامی کردن دانشگاه‌ها به یک مشغله دایمی حکومت اسلامی، به ویژه سیدعلی خامنه‌ای تبدیل شد. بنا به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر خامنه‌ای، او در نیمه اول شهریور سال 88، ابتدا از این که دانش‌جویان رشته‌های علوم انسانی پر تعدادترین دانش‌جویان دانشگاه‌های کشور هستند ابراز نگرانی کرد و گفت: «در بین این مجموعه عظیم دانش‌جویی کشور که حدود سه میلیون و نیم مثلاً دانش‌جوی دولتی و آزاد و پیام نور و بقیه دانشگاه‌های کشور داریم، حدود دو میلیون این‌ها دانش‌جویان علوم انسانی‌اند! این به یک صورت، انسان را نگران می‌کند. ما در زمینه علوم انسانی، کار بومی، تحقیقات اسلامی چقدر داریم؟ کتاب آماده در زمینه‌های علوم انسانی مگر چقدر داریم؟ استاد میرزی که معتقد به جهان‌بینی اسلامی باشد و بخواد جامعه‌شناسی یا روانشناسی یا مدیریت یا غیره درس بدهد، مگر چقدر داریم، که این همه دانش‌جو برای این رشته‌ها می‌گیریم؟ این نگران‌کننده است.»

خامنه‌ای، سپس به تندی از وضعیت این رشته‌ها در دانشگاه‌ها انتقاد کرد و خواستار تغییر شد: «بسیاری از مباحث علوم انسانی، مبتنی بر فلسفه‌هایی هستند که مبنایش مادی‌گری است، مبنایش حیوان انگاشتن انسان است، عدم مسئولیت انسان در قبال خداوند متعال است، نداشتن نگاه معنوی به انسان و جهان است. خوب، این علوم انسانی را ترجمه کنیم، آنچه را که غربی‌ها گفتند و نوشتند، عیناً ما همان را بیاوریم به جوان خودمان تعلیم بدهیم، در واقع شکاکیت و تردید و بی‌اعتقادی به میثاتی الهی و اسلامی و ارزش‌های خودمان را در قالب‌های درسی به جوان‌ها منتقل کنیم؛ این چیز خیلی مطلوبی نیست...»

هر چند رهبر حکومت اسلامی، همواره پیگیر طرح اسلامی کردن دانشگاه‌ها بوده است، اما سخن‌رانی سال 88 او به طور رسمی شکست اهداف و سیاست‌هایشان در دانشگاه‌ها را به نمایش می‌گذارد. در عین حال با دستور او بود که «کامران دانشجو»، وزیری که معاری تحول در دانشگاه‌ها را به عهده گرفت و نطق‌های آتشینی در این رابطه ایراد کرد.

کامران دانشجو وزیر علوم دولت احمدی‌نژاد، نیمه شهریور ماه سال جاری به کنگره مسنولان بسیج دانش‌جویی سراسر کشور در مشهد رفت و با دو سخن‌رانی به تندی بر منتقدان اسلامی کردن دانشگاه‌ها تاخت و برای مخالفان خط و نشان کشید. دانشجو، ابتدا اقرار کرد که در وزارت علوم عناصری وجود

دارند که متناسب با منویات نظام حرکت نمی‌کنند، با این حال ادعا کرد که این گروه در اقلیت هستند. او، آن‌گاه برای چندمین بار تاکید کرد که دانشگاه جای «لابالی‌گری سیاسی» نیست و با «سکولارها» برخورد می‌شود چون اصولاً «استاد سکولار جایی در دانشگاه ندارد.»

منظور دانشجو، آن بخش از اساتید مستقل و مترقی دانشگاه‌هاست که از سوی دولت احمدی‌نژاد، بازنشسته و پاک‌سازی شدند.

او که همواره تاکید دارد «تحول در علوم انسانی یک وظیفه و تکلیف است» وزرای علوم قبل از خود را مورد انتقاد قرار داده که چنین دغدغه‌ای نداشته‌اند: «من نشنیدم در این دوران سی و اندی ساله انقلاب، وزیری بگوید که ما استاد سکولار نمی‌خواهیم و اگر من هم در همان فضای قبلی موضع‌گیری و حرکت می‌کردم قطعاً این قدر حمله به ما نمی‌شد.» در واقع اگر از ادعاهای و انتقادات دانشجو به وزرای سابق در چهارچوب رقابت‌های جناحی‌شان بگذریم او نیز همانند رهبرشان، به شکست حکومت‌شان در اسلامی کردن دانشگاه‌ها اقرار می‌کند.

علاوه بر وزیر علوم، «شورای تخصصی تحول و ارتقاء علوم انسانی» نیز در آبان 88 تاسیس شد و هم چنین اعضای جدیدی به شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها اضافه شدند. یکی از این افراد عبدالله جاسبی بود که پس از واگذاری ریاست دانشگاه آزاد به فرهاد دانشجو، برادر وزیر علوم، روانه شورا شد. در کنار ارگان‌ها و تشکیلات ایجاد تحول در دانشگاه‌ها، طیف روحانیون مذهبی، انجمن جمع و هم چنین سپاه و بسیج از حامیان سرسخت این ایده هستند. محمدرضا نقدی، رییس سازمان بسیج مستضعفان یکی از همین افراد است که سخن‌رانی‌های متعددی در مخالفت با علوم انسانی داشته است. او هشتم شهریور امسال، در جمع نیروهای بسیج دانش‌جویی، بزرگاری اجلاس کشورهای عضو جنبش عدم تعهد را نشانه «شکست علوم انسانی غربی» دانست و گفت: «دروس امروز دانشگاهی عین جهل است. علوم انسانی غربی ریشه تمامی مفاسد است که سبب استحاله اخلاقی دانش‌جویان ما می‌شود.»

او، همچنین در اجلاس سالانه اساتید بسیجی از آن‌ها خواست دانش‌جویان را از اسارت این علوم نجات دهند. چنانچه عبدالرضا سیف، معاون فرهنگی دانشگاه تهران در گفت‌وگو با خبرنگاری دانش‌جو، وابسته به بسیج دانش‌جویی از اخراج چند دانش‌جویی دختر به خاطر بدحجابی خبر داد و گفت: «مسئولان دانشگاه مشغول برخورد با 350 دانش‌جویی هستند که به شکل ماتکن در دانشگاه رفت و آمد می‌کنند.»

از سوی دیگر، رشته‌های کلیدی و پایه‌ای هم چون رشته‌های علوم تربیتی، روزنامه‌نگاری، روابط عمومی، علوم اجتماعی، مدیریت برنامه‌ریزی آموزشی، آموزش و پرورش کودکان عقب‌مانده ذهنی و پیش‌دبستانی و دبستان، علوم اقتصادی، حسابداری و روانشناسی نیز از فهرست رشته‌های کارشناسی برخی دانشگاه‌های دولتی حذف شده‌اند.

طرح تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها نیز با قدرت به پیش برده می‌شود. در آخرین تصمیم جلوگیری از پذیرش دختران در 77 رشته مقطع کارشناسی در دفترچه کنکور سال 91 ضربه تازه‌ای به جامعه دانشگاهی وارد کردند.

به گفته او، یحیی رحیم صفوی، مشاور ارشد نظامی رهبر جمهوری اسلامی، مسئول پیگیری این موضوع شده است. سپاه پاسداران در حال حاضر دو دانشگاه امام حسین و علوم پزشکی بقیه‌الله را مدیریت می‌کند و به نظر می‌رسد به فکر تصاحب مراکز بیش‌تری است. جمعیت مداحان هم بی‌تصمیم نمانده‌اند، چنان‌که علی‌آهی، رییس هیات مدیره خانه مداحان کشور از راه‌اندازی رشته مداحی در دو مقطع کاردانی و کارشناسی خبر داد.

اعلام تاسیس این رشته در کنار پیدایش رشته‌هایی چون ژندانباتی، به خوبی جهت‌گیری ارتجاعی مسنولان حکومت را در اداره فضای آکادمیک کشور نشان می‌دهد. مسنولان حکومت اسلامی در تلاشند با عبور از کنار علم به دین برسند و علوم انسانی و اجتماعی را به علوم اسلامی و ایدئولوژیکی تبدیل نمایند. تلاشی که غیرممکن بودن آن در سه دهه گذشته اثبات شده است.

ن و قلم، کشتار اهل قلم در حکومت‌های شاه و شیخ

خسرو شهریاری



1

"ما نویسنده‌ایم، یعنی احساس، تخیل، اندیشه و تحقیق خود را به اشکال مختلف می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم. حق طبیعی و اجتماعی و مدنی ماست که نوشته‌مان - اعم از شعر یا داستان، نمایش‌نامه یا فیلم‌نامه، تحقیق یا نقد، و نیز ترجمه آثار دیگر نویسندگان جهان- آزادانه و بی‌هیچ ممانعی به دست مخاطبان برسد. ایجاد مانع در راه نشر این آثار، به هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچ کس یا نهادهی نیست. اگرچه پس از نشر راه قضاوت و نقد آزادانه درباره آن‌ها بر همگان گشوده است." (بخشی از، نامه سرگشاده 134 نویسنده، شاعر، نمایش‌نامه و فیلم‌نامه‌نویس، محقق، منتقد و مترجم ایرانی که در سال 1373، منتشر شد. آن‌ها با انتشار این نامه خواستار آزادی اندیشه، بیان و نشر آثار خود شدند و به سانسور اعتراض کردند).

کشتار اهل قلم، یکی از تراژدی‌های تلخ دوران دیکتاتوری‌هاست. دیکتاتوری شاه و شیخ در ایران نه تنها از این قاعده مستثنا نیستند که آن‌ها به رزبیلانه‌ترین شکلی، در کنار کشتار بی‌مرز دگراندیشان در زندان‌ها و بیرون از زندان‌ها، به کشتار اهل قلم و اندیشه پرداخته‌اند و بدین‌گونه یکی از چهره‌های کریه و کور و ضدانسانی و ضد آزادی خود را به تمامی به نمایش گذاشته‌اند. در این دوران‌ها، نه تنها اهل قلم خود، در امان نیستند بلکه این رژیم‌ها با سانسور، عدم امکان چاپ و نشر یا اجرای کارهنرمندان، راندن اهل قلم و هنرمند به انزوا، وادارکردن‌شان به تبعیدهای اجباری و ناگزیر و ناخواسته و تحمیل فشارهای اقتصادی می‌کوشند که به هرگونه ممکن، روزنه به آگاهی و شناخت را در اندیشه اهل قلم سرکوب کنند و هر صدای مخالفی را خاموش و در عمل رابطه هنرمند و اهل قلم را با مخاطبان‌شان ناممکن سازند.

در دوران سیاه حکومت‌گران شیخ از گور هزار ساله سر بر آورده، کشتار و حذف اندیشه و قلم به ویژه پس از 27 مرداد 1358، که خمینی، با احساس تثبیت و استقرار حکومت جمهوری اسلامی، از این که قلم‌ها را تشکسته و مجله‌ها و مطبوعات را از آغاز ورودش به ایران، تعطیل نکرده و اهل قلم را در میدان‌های شهرها به دار نیاویخته، اعلام توبه می‌کند، تشدید می‌شود. او پس از این سخن‌رانی فرمان معروف "بشکنید قلم‌ها را" صادر می‌کند و از پاییز سال 59، کشتار و قتل اهل قلم و آزادی‌خواه در شکل‌های گوناگون گسترش بی‌سابقه و توقف‌ناپذیری می‌یابد.

این کشتارها، نه تنها، در طول سالیان، با سانسور و حقیقت در تمامی زمینه‌ها همراه است بلکه تا به آن‌جا گسترده می‌شود که نه تنها سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی، حکم تکفیر و الحاد می‌گیرد و به مرگ محکوم می‌شود بلکه، در داخل ایران و سال‌ها پس از آن حکم نیز، یک ویلاگونویس ساده باورمند به دگرگونی مانند ستار بهشتی هم درمان نمی‌ماند و باید با خون خود تاوان دگراندیشی و بیان مخالفتش را به تمامی بپردازد. به این‌گونه سرکوب طیف وسیعی از آموزگاران، روزنامه‌نگاران، تمام خانواده اهل قلم و هنر، اهل قلم و

هنرمندانی که ناگزیر به تبعید رفتند و در همان‌جا در انزوا ماندند و یا مانند دکتر غلامحسین ساعدی در همان انزوا پرکشیدند، را در بر می‌گیرد. نقطه مشترک همه این طیف وسیع یک اندیشه است: مخالفت تمام و کمال با نظام جمهوری ضد اندیشه و تفکر و آزادی اسلامی.

به این‌گونه است که همچنان، روایت سرنوشت هنر و ادبیات و اهل قلم و اندیشه، به ویژه پس از انقلاب 57 نیز چون پیش از آن، نتگانتگ با روایت سرنوشت آزادی‌خواهان و انقلابیانی که چشم‌اندازی از امید و آرزو و برقراری جامعه‌ای ایده‌آل و برابر، در رویا داشتند، روایت دردناکی است. روایت دردناکی که برای درک آن باید، درباره آن بسیار نوشت، گفت و تکرار کرد. در باره آن‌ها که زیر شکنجه یک شبه پیر شدند و جان و تن‌شان از هم گسست. آن‌هایی که سال‌ها در سلول‌های انفرادی و تنگ و تاریک چشم به آن سوی سیاهی و تاریکی داشتند و امید از دست ندادند، در باره آن‌ها که در برابر جوخه‌های اعدام شبپرستان ضد اندیشه و انسان، با سری بر افراشته ایستادند و لب‌خند تمسخر زدند و تن و جان جلدان را لرزاندند، آن‌ها که پنهانی سر بر دار شدند، آن‌ها که در گورهای دسته‌جمعی و بی‌نام و نشان به خاک سلام گفتند تا در نسل جان به در برده، جوانه زند، در باره آن‌ها که به خرابه‌ها و زیرزمین‌های از پیش برنامه‌ریزی شده، برده شدند و به قتل رسیدند، آن‌هایی که پیکرهای غرقه در خون‌شان را در بیابان‌ها و روز پل‌ها یافتند، آن‌ها که به اجبار، برای برافروخته نگه‌داشتن آتش مبارزه و امید و مقاومت، روانه تبعیدی ناگزیر شدند، آن‌ها که سال‌ها به امید یافتن خبری از عزیزان‌شان چشم به افق دوختند و آن‌هایی که برای سالیان تهدید و وادار شدند که درباره عزیزان‌شان سکوت کنند و لب از لب نگشایند. باید از سلطه مطلق سانسور نوشت، از سلطه مطلق خشونت، از سلطه مطلق شب، از چوبه‌های دار هزار مصوم.

اگر چه علی‌رغم سرکوب و کشتار و سرنیزه و زندان و شلاق و شکنجه و ترور و تبعید، هیچ حکومتی توانایی از میان بردن اندیشه آزاد و پایشین خاکستر سکوت و ندارد اما، مرگ هر قلمی، حتی آموزگاری یا ویلاگ نویسی، زخمی همیشگی و بهبود نیافتنی و ژرف را بر تن و جان یک فرهنگ می‌شاند. زخمی که یادآوری می‌کند که اگر چه در فرهنگ یک ملت این زخم‌ها ماندگار است اما، تایدی‌یست بر آن که با سرکوب و کشتار، کابوس مرگ محتمم دیکتاتوری‌ها نمی‌توان به خوابی خوش بدل کرد. اما، همچنان باید نوشت و به خاطرشان آورد تا چشم انداز آگاهی بر تمام گوشه‌های پر پیچ و خم فریب و ناآگاهی روشنی بیاید. باید نوشت و به خاطرشان آورد تا مقاومت پشت راست کند و کار خیزش آغاز شده را با توفانی به سرانجام رساند و بنیان هر چه سیاهی‌ست از میان بردارد و روشنایی و برابری و آزادی را هدیه کوچکی کند برای هزارها هزار قربانی این همه سال.

2

"هفته‌ای یک نمره دوشنبه طبع و چهارشنبه توقیف می‌شود" (عبارتی که از شماره 17 به بعد در دست راست عنوان روزنامه روح‌القدس چاپ می‌شد) درباره بهای هفته‌نامه هم از شماره چهارنوشته می‌شد: "قیمت یک نمره صد دینار و یک جو غیرت!!"

• میرزا جهانگیر خان شیرازی، مدیر روزنامه صور اسرافیل، پس از کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس اول، دستگیر و در باغ شاه به قتل رسید. او، در این زمان 34 سال داشت. او که توانست 28 شماره روزنامه منتشر کند، از شماره هفده نشریه در گوشه راست نوشته بود: "هفته‌ای یک نمره، دوشنبه طبع و چهارشنبه توقیف می‌شود." از شماره چهارم هم در صفحه اول نشریه نوشت: "قیمت یک نمره صد دینار و یک جو غیرت است." او در شماره نخست

• شیخ احمد تربیتی معروف به سلطان‌العلمای خراسانی، روزنامه‌نگار و مدیر هفته‌نامه روح‌القدس، پس از کودتای محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس اول، دستگیر و در باغ شاه به قتل رسید. او، در این زمان 34 سال داشت. او که توانست 28 شماره روزنامه منتشر کند، از شماره هفده نشریه در گوشه راست نوشته بود: "هفته‌ای یک نمره، دوشنبه طبع و چهارشنبه توقیف می‌شود." از شماره چهارم هم در صفحه اول نشریه نوشت: "قیمت یک نمره صد دینار و یک جو غیرت است." او در شماره نخست

روزنامه‌اش نوشت: "سبب ذلت و خرابی مملکت آن است که مردم عالم به حقوق خود نیستند، بر فرض عالم بودن، قدرت بر مطالبه حقوق خود ندارند..." باید مردم شخص سلطان را هم مثل خودشان یکی از افراد انسان در اعضا و جوارح علی‌السویه خیال کنند و شخص سلطان را بر فرض تصدیق بر مقدرات دارای حقوق بر خودشان بدانند و خودشان را هم دارای حقوق بر شخص سلطان بشمارند نه این که سلطان را مالک‌الرقاب و خود را عبد او بدانند که به هر چه اراده او تعلق بگیرد تمکین صرف نباشند و قادر بر مطالبه حقیقت و بطلان مطلب نباشند..."

گفته می‌شود که نخستین محاکمه مطبوعاتی در دادگستری ایران محاکمه سلطان‌العلماء است. پس از نشر مقاله تندی در نمره سیزده روح‌القدس خطاب به محمدعلی شاه و توقیف روزنامه، شاه دستور داد مدیر نشریه را در وزارت عدلیه محاکمه کنند. این محاکمه در روز 26 آبان 1286، سه ماه پیش از تصویب نخستین قانون مطبوعات، به ریاست حاجی صدیق‌الملک و با حضور ادیب خلوت از سوی اعتمادالسلطنه، رئیس انطباعات تشکیل شد.

• محمدرضا کردستانی، میرزاده عشقی، شاعر، روزنامه‌نگار و نویسنده و مدیر نشریه قرن بیستم، در بامداد 12 تیر 1303، در خانه مسکونیش در تهران، جنب دروازه دولت، به دست دو نفر از ماموران شهربانی ترور شد. دو روز پیش از آن، یکی از دوستانش به نام میر محسن خان، به طور اتفاقی، اتاق محرمانه اداره تأمینات خبر "عشقی، محرمانه کشته شود" را شنیده بود. عشقی در هنگام ترور 31 سال داشت.

صراحت لهجه، نکته‌بینی، شناخت و زبان آتشین و نیش‌دار از ویژگی‌های زبان و شعر عشقی است. این شعر از سروده‌های تند و معروف اوست:

بعد از این بر وطن و بوم و برش باید ری... به چنین مجلس و بر کر و فرش باید ری... به حقیقت در عدل ار در این بام و در است، به چنین عدل و به دیوار و درش باید ری... آن‌که بگرفته از او تا کمر ایران را گه/ به مکافات الی تا کمرش باید ری... پدر ملت ایران اگر این بی‌پدر است/ بر چنین ملت و روح پدرش باید ری... به مدرس نتوان کرد جسارت اما/ آن قدر هست که بر ریش خورش باید ری... این حرارت که به خود احمد آن دارد/ تا که خاموش شود بر شررش باید ری... شفق سرخ نوشت آصف کرمانی مرد/ غفرالله کنون بر اثرش باید ری... آن دهستانی بی‌مدرک تحصیلی لر/ از توک پاش الی مغز سرش باید ری... گر ندارد ضرر و نفع مشیرالدوله/ بهر این ملک به نفع و ضررش باید ری... ار زود مومتن‌المملک به مجلس گاهی/ احتراما به سر رهگذرش باید ری... میرزاده عشقی از جمله نخستین اهل قلم معاصر ایران است که به شعر نو توجه کرد. نخستین سروده‌های نیما یوشیج، برای نخستین بار در روزنامه قرن بیستم چاپ شد.

• عارف قزوینی، شاعر، ترانه‌سرا و آهنگ‌ساز، در بهمن 1312، در همدان، در تبعید و تنهایی و انزوا، در حالی که صدایش را هم از دست داده بود، چشم از جهان فرو بست. او سروده و آهنگ "گریه کن که گر سیل خون گریه نمر ندارد" را در سوگ کلنل محمد تقی خان پسپان در دشتی ساخته بود.

از سروده‌ها و ترانه‌های عارف است که بسیار شنیده می‌شناسیم:

از خون جوانان وطن لاله دمیده/ از ماتم سرو قدشان سرو خمیده/ در سایه گل بلبل از این غصه خزیده/ گل نیز چو من در غم‌شان جامه دریده/ از دست عدو ناله من از سر درد است/ اندیشه هر آن کس کند از مرگ نه مرد است/ جان‌بازی عشاقی نه چون بازی نرد است/ مردی اگر هست کنون وقت نبرد است/ از اشک همه روی زمین زیر و زیر کن/ مشتکی گرت از خاک وطن هست به سر کن/ غیرت کن و اندیشه ایام دگر کن/ اندر جلو تیر عدو سینه سپری کن

• سیداشرف الدین قزوینی یا گیلانی، ملقب به نسیم شمال، شاعر، نویسنده و مدیر روزنامه نسیم شمال، در فروردین 1313 و در نخستین روزهای آغاز پانزدهمین سال انتشار نسیم شمال، در قل و زنجیر، در گوشه تیمارستان تهران، جان سپرد. حسین نیعی‌ی داکر، ملقب به حسین مجرد، طنز پرداز و سردبیر روزنامه شهر فرنگ و یکی

صفحه 5

ن و قلم ... خسرو شهریاری

حسین نعیمی ذاکر، ملقب به حسین مجرد، طنز پرداز و سردبیر روزنامه شهر فرنگ و یکی از دوستان اشرفالدین گیلانی، در "جاودانه سید اشرفالدین حسینی قزوینی (گیلانی)" می‌نویسد: "روزنامه او هر روز ولوله‌ای در شهر به راه می‌انداخت. سیدی بود یک لاقیا، نه بیم داشت و نه احتیاج دولت‌ها از دست او به ستوه آمده بودند. سرانجام او را به عنوان دیوانه به دارالمجانین فرستادند و به زنجیر بستند. بی‌چاره هر قدر نامه نوشت و لایه کرد گوش شنوا نیافت و سرانجام معلوم نشد چرا او را سر به نیست کردند. در فروردین 1313، از شهریاری، به من در روزنامه شهر فرنگ خبر دادند که نسیم شمال فوت کرد و توصیه شد ما چرا او را در روزنامه نیاریم. جنازه را از دارالمجانین تحویل گرفتیم و با درشکه به مسگرآباد برده و بدون این که کسی بفهمد دفن کردیم."

سعید نفیسی، در "خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی" (به کوشش علی‌رضا اعتصام، نشر مرکز، چاپ اول، 1381) می‌گوید: "او را به تیمارستان شهر نو که در آن زمان دارالمجانین می‌گفتند، بردند، در قسمت عقب تیمارستان جایی به او اختصاص دادند. من نفهمیدم چه نشانه جنونی در این مرد بزرگ بود. همان بود که همیشه بود. مقصود از این کار چه بود؟ این یکی از بزرگ‌ترین معماهای حوادث این دوران زندگی ماست."

از سروده‌های اوست:

نه درس به کار آید و نه علم ریاضی/ نه قاعده مشق و نه مستقبل و ماضی نه هندسه و رسم و مساحات اراضی/ خواهی که شوی مجتهد و مفتی و قاضی/ رو مسگرگی پیشه کن و مطربی آموز مطالب نسیم را تمام تعریف میکن/ منکر غول و جن مشو وگرنه تکفیر میکن/ یقین بدان که شیر از ترس زنجیر میکن/ برو به کنج مدرسه بخور تو نان و اشکنه/ آسته برو، آسته بیا که گریه ساخت نزنه

• محمد فرخی یزدی، شاعر و روزنامه‌نگار و سر دبیر روزنامه توفان، شاعر دهان دوخته، در 25 مهر 1318، در زندان قصر با تزریق آمپول هوا به وسیله پزشک احمدی به قتل رسید.

فرخی در ۱۵ سالگی به سبب شعرهایی که علیه آموزگاران و مدیران مدرسه یزد می‌سرود، از مدرسه اخراج شد. در نوروز سال 1288، شعری در قالب مسمط ساخت و در مجمع آزادی‌خواهان یزد خواند. حاکم یزد، ضعیف‌الدوله قشقایی، دستور داد که دستگیرش کردند و در زندان دهانش را با نخ و سوزن دوختند. دو ماه بعد فرخی از زندان یزد گریخت و شعر زیر را با ذغال بر دیوار زندان نوشت:

به زندان نگرده اگر عمر طی/ من و ضعیف‌الدوله و ملک ری/ به آزادی ار شد مرا بخت یار/ برآرم از آن بخیاری دمار/ هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت/ آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت/ در دفتر زمانه فتن نامش از قلم/ هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت.

طوفان در طول مدت انتشار بیش از پانزده مرتبه توقیف و باز منتشر شد. زمانی که روزنامه طوفان توقیف می‌شد، فرخی با در دست داشتن مجوز و امتیاز سایر روزنامه‌ها همچون پیکار، قیام، طلعبه آیینی و ستاره شرقی، اندیشه‌ها، مقاله‌ها و سروده‌های خود را منتشر می‌کرد. فرخی درباره درباره توقیف‌های مکرر روزنامه‌هایش می‌نویسد:

هر خامه نکرد ناکسان را توصیف/ هر نامه نکرد خاستن را تعریف/ آن خامه ز پافشاری ظلم شکست/ آن نامه به دست ظالمان شد توقیف

• میرزا یحیی کیوانی (حاج واعظ قزوینی)، مدیر روزنامه "نصیحت و رعد" در آبان 1304، مقابل مجلس شورای ملی در بهارستان، یک روز پیش از تصویب طرح انقراض سلسله قاجار و برقراری سلسله پهلوی، در 18 آبان 1304، ترور شد. او

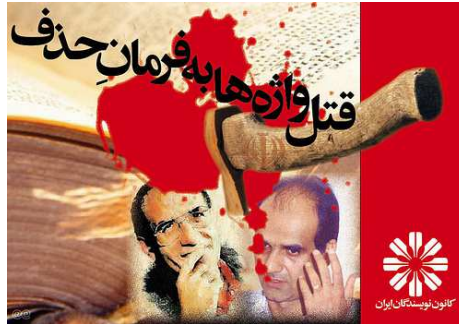
برای رفع توقیف جریده‌اش از قزوین به تهران آمد بود. او چهل سال داشت و گفته می‌شود به سبب شباهت به ملک‌الشعرا بهار که قرار بود به دستور سردار سپه ترور شود، کشته شد. بهار از مخالفان طرح مجلس بود.

• دکتر تقی ارانی، نویسنده و متفکر، در سال 1304، جزو گروه 53 نفر در زندان قصر و از همکاران مجله دنیا، در بهمن 1318 در زندان با سم به قتل رسید.

• احمد کسروی تبریزی، سیداحمد حکم‌آبادی، نویسنده، پژوهشگر و اندیشمند و نظریه پرداز، در بیستم اسفند 1324، همراه با منشی‌اش، در اتاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران، به ضرب گلوله و ۲۷ ضربه چاقو، به دست فدائیان اسلام، به قتل رسید. او می‌نویسد: "سخنان ما بسیار ریشه‌دار است و با تپانچه از میان نخواهد رفت."

• محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز، در 21 بهمن 1326، در خیابان اکباتان تهران، هنگام خروج از چاپخانه، به ضرب گلوله، کشته شد.

مسعود زبانی تلخ و انتقادی داشت. او، در روزنامه مرد امروز، در ۲۵ مرداد 1326، در مقاله اعتراض‌آمیزی برای اعدام احمد قوام، قوام السلطنه، نخست وزیر وقت، یک میلیون ریال جایزه تعیین کرده بود. مسعود در داستان‌هایش، فساد اجتماعی دوره رضا شاه را با خشم مورد حمله قرار می‌داد.



• احمد دهقان، مدیر مجله تهران مصور، مدیر تئاتر تهران و نماینده مجلس شانزدهم، در عصر روز ششم خرداد 1329، در دفتر تماشاخانه تهران، در خیابان لاله‌زار، هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید.

• امیرمختار کریمپور شیرازی مدیر روزنامه شورش، در 17 اسفند 1332، در زندان به آتش کشیده شد.

او در روزنامه شورش در انتقاد از اشرف پهلوی، خواهر محمدرضا شاه می‌نویسد: "مردم می‌گویند اشرف چه حق دارد که در تمام شئون مملکت دخالت کرده و با مقدرات و حیثیت یک ملت کهن سال بازی کند. مردم می‌گویند این پول‌هایی را که اشرف به نام سازمان شاهنشاهی از مردم کور و کجیل، تراخمی و بی‌سواد این مملکت فقیر و بدبخت می‌گیرد، به چه مصرفی می‌رساند... مردم می‌گویند چرا خواهر شاه در امور قضائیه، مقننه و اجرایی این مملکت دخالت نامشروع می‌کند. چرا خواهر شاه دادستان تهران را احضار کرده و نسبت به توقیف ملک افضلی جنایتکار و آدمکش، اعتراض کرده و دستور تعویض بازپرس را می‌دهد.

چرا باید یک نفر مفتخور نالایق به نام همسری خواهر شاه، دربار سلطنتی یک مملکت تاریخی را ملعبه عیاشی و خوش گذرانی خود قرار دهد... شاه اگر با طرد اشرف، فاطمه و احمد شفیق عرب و هیلر آمریکایی، افکار عمومی را تسکین ندهد، عاصیان جان به لب آمده و کار به استخوان رسیده، ناچار خواهند شد برای حفظ استقلال و آبروی ایران کاری بکنند که ملت قهرمان و بزرگ فرانسه با دربار و لویی شانزدهم کردند. حال خود داند با آتش و قهر و نفرت مردم."

کریمپور شیرازی پس از انتشار این مقاله، نامه تهدیدآمیزی را دریافت کرد که کلیشه آن را در روزنامه‌اش به چاپ رساند: "... ای مدیر روزنامه شورش! بدان و آگاه باش که اگر دست از مبارزه با اشرف پهلوی بر نداری، عقابت وخیمی در پیش داری، ندیدی که چگونه محمد مسعود می‌خواست علیه ما مبارزه کند، به حیات او خاتمه دادیم و باز هم می‌گوییم، اگر دست از مبارزه با ما بر نداری در همین

روزها منتظر سرنوشت مسعود باش."

کریم پور پس از کودتای 1332، دستگیر شد، می‌گوید: "میزان شکنجه‌هایی که بر وی اعمال شد از آنچه بر تمام زندانیان دیگر رفت شدیدتر و دردناکتر بود تا جایی که در مدت ۶ ماه موهایش سفید شد. یکی

از شکنجه‌های رایج گذاشتن پالان خر بر پشت او توسط سربازان و وادار کردن او به راه رفتن و اندرار کردن بر روی وی بود". او در دادگاه نظامی ارتش محاکمه و به اعدام محکوم شد. اعلام شد که کریمپور شیرازی ساعت 3 بامداد روز دوشنبه 17 اسفندماه 1332، در میان شعله‌های آتشی که خود بر پا کرد بود، سوخت. ساعت ده صبح به بیمارستان برده شد و ساعت ۴ بعد از ظهر همان روز، درگذشت.

پس از به آتش کشیده شدن کریمپور شیرازی، این خبر دهان به دهان نقل شد که: "به دستور اشرف پهلوی، خواهر شاه، ابتدا کریمپور را با گلوله زدند و سپس

پیکر نیمه‌جان‌ش را آتش زدند."

شعبان جعفری، شعیان بی‌مخ، سردهسته اوپاش هوادار سلطنت در مصاحبه با هما سرشار پیرامون چگونگی به قتل رساندن کریمپور شیرازی می‌گوید:

"این جور که ما اون موقع شنفتیم، اینو دوباره می‌گیرن و در لشکر 2 زهری می‌اندازن زندان. اونم یه آدم دهن لقی بود و به همه فحش می‌داد و سر و صدا می‌کرد. اون وقت برای این که تنبیهش کنن، روزا از تو زندان می‌آوردنش بیرون. سربازا یه پالون می‌داشتن روش. یه سخونکم بهش می‌زدن. به نفرم سوارش می‌کردن. بعد تو زندان مجرد بود گویا... گویا تو همون زندون از بین می‌برنن دیگه. لحاف محاف می‌دازن تو سلولش. نفت روش می‌ریزن و آتیشش می‌زنن."

محل آرامگاه کریمپور اعلام نشد. گفته می‌شود که در گورستان مسگرآباد توسط ماموران دفن شده است.

• مرتضی کیوان، شاعر، منتقد و روزنامه‌نگار، پس از کودتای 28 مرداد 1332، دستگیر و در سحرگاه بیست و هفت مهر 1333 اعدام شد.

• حسین فاطمی، روزنامه نگار، سیاستمدار و مدیر روزنامه باخت امروز، پس از کودتای 28 مرداد 1332، پنجاه شد، در 6 اسفند دستگیر شد و در 7 مهر، پس ازیک محاکمه‌ای غیرعلنی در دادگاه نظامی، به اعدام محکوم و در سحرگاه 19 آبان 1333 در تهران، اعدام شد.

حسین فاطمی پس از جان به در بردن از یکی از ترورهایش، می‌نویسد: "برای جامعه و ملتی که می‌خواهد زنجیرهای گران بندگی و غلامی را پاره کند، این طور رنج‌ها و جان سپردن‌ها و قربانی دادن‌ها باید امری عادی و بسیار ساده تلقی شود. تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی برای همیشه زیاته بکشد این آرزو و آرمان بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال استعمار و فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد."

• خسرو گل‌سرخ، شاعر، روزنامه‌نگار، به همراه دوازده تن دیگر، به اتهام توطئه برای ربودن شاهزاده رضا پهلوی در جشنواره فیلم کودکان در سال 52، با هدف آزادسازی زندانیان سیاسی، دستگیر و در دادگاه نظامی محکوم و در سحرگاه بیست و نهم بهمن 1352، در میدان تیر چیتگر، تیر باران شد. او در این هنگام 30 سال داشت.

3

بشکنید این قلم‌ها را...

"اگر ما از اول قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آن‌ها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوب‌های دار در میدان‌های بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد. من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کرده‌ایم..." (سخنرانی خمینی در 27 مرداد 1358)

• سیمون فرزانی، سردبیر روزنامه فرانسوی زبان ژورنال دو تهران، در آذرماه 1359، در سن 70 سالگی، در تهران تیرباران شد. سیمون یهودی و مترجم زبان فرانسه و مفسر اخبار بین‌المللی خبرگزاری فارس بود.

ن و قلم ... خسرو شهریاری

• حمید رضوان شاعر و نویسنده، در بازگشت از یک سفر به کردستان دستگیر و در پنجم اسفند 1358، اعدام شد.

• سعید سلطانپور، نمایش‌نامه‌نویس، شاعر، پژوهشگر، کارگردان تئاتر، عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، در شب عروسی‌اش در هفده اسفند 1359، دستگیر و در سی و یکم خرداد 1360، اعدام شد.

• علی اصغر امیرانی، سردبیر مجله هفتگی خوانندگی‌ها، خرداد ماه 1360، در تهران، تیر باران شد. او 66 سال داشت. امیرانی از سال 1319، برای 40 سال، خوانندگی‌ها را منتشر می‌کرد.

• جلال هاشمی تنگستانی، داستان‌نویس بوشهری، در سال 1360 به قتل رسید. او کارهایی در زمینه‌های ضرب المثل‌های بوشهری و فولکلوریک دارد. مجموعه داستان‌های او "زیر آفتاب بندر" و "می‌توانی زندان بان نباشی" است.

• رحمان هاشمی (حمید مهرگان)، روزنامه نگار و سردبیر روزنامه کیهان در آستانه انقلاب 57، در 19 تیرماه 1362 در زندان به قتل رسید.

• عطاءالله نوریان، نویسنده و مترجم، در 1362، به جوخه اعدام سپرده شد. نمایش‌نامه "مرگ فروشنده"، نوشته آرتور میللر از ترجمه‌های اوست.

• حسین اقدامی (حسین صدرایی اشکوری لنگرودی)، شاعر و عضو کانون نویسندگان، در تابستان 1367 در جریان قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی، در زندان اوین تهران به جوخه اعدام سپرده شد. او چهل سال داشت.

• هوشنگ نظایی (امیر نیکایی)، مترجم و پژوهشگر، در تابستان 1367، در جریان قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی، اعدام شد.

• جعفر جاویدفر، مترجم، در تابستان 1367، در جریان قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی اعدام شد.

• ابوتراب باقرزاده، مترجم، در تابستان 1367، در جریان قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی اعدام شد.

• محمد پورهرمان، مترجم، در تابستان 1367، در جریان قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی اعدام شد.

• سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی هندی تبار، به سبب نوشتن داستان بلند "آیه‌های شیطانی" به الحاد متهم و فتوای قتل او به وسیله خمینی در 25 بهمن 1367، 29 فوریه 1989، صادر شد.

• به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مولف کتاب آیه‌های شیطانی که علیه اسلام و پیامبر اسلام و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشران مطبع از متواری آن محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آن‌ها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کسی در این راه کشته شود شهید است انشاءالله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مولف دارد ولی قدرت اعدام آن را ندارد او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.

• ولسلام علیکم ورحمةالله ورحمةالله ورحمةالله الموسوی الخمنی 25 بهمن ماه 1367

• خمینی، همچنین نوشت: "اگر نویسنده کتاب آیه‌های شیطانی توبه کند و زاهد زمان هم گردد بر مسلمان واجب است با جان و مال تمامی هم خود را به کار گیرد تا او را به درک واصل کند."

• فریدون فرخزاد، شاعر، خواننده، برنامه‌پرداز رادیو و تلویزیون، بازیگر، مجری تلویزیونی و رادیویی، ترانه‌سرا، آهنگساز، بازیگر و فعال سیاسی در 16 مرداد 1371 (6 اوت 1992)، در آپارتمان مسکونیش در شهر بن‌المان، بر اثر ضربه‌های چاقو، به قتل رسید.

• علی اکبر سعیدی سیرجانی، نویسنده و پژوهشگر، در 3 مهر 1373، در تهران دستگیر و در 6 آذر 1373، در 63 سالگی، در زندان، توسط مأموران وزارت اطلاعات با شلیک پتاسیم به قتل رسید. او در سال 1372 در اعتراض به سانسور در ایران نامه‌هایی انتقادی به خامنه‌ای و رفسنجانی و دیگر مقام‌های حکومتی نوشته بود.

• انتشار نامه سرگشاده 134 نویسنده، شاعر، نمایش‌نامه‌نویس، فیلم‌نامه‌نویس، محقق، منتقد و مترجم ایرانی در سال 1373 به عنوان "ما نویسنده‌ایم".

• احمدمیر علایی، مترجم و پژوهشگر و از فعالان کانون نویسندگان ایران و از امضاءکنندگان متن 134 نفری "ما نویسنده‌ایم"، در دوم آبان 1374، در اصفهان ربوده شد. او را با تزریق آمپول پتاسیم به قتل رسانده و در کوچه پس‌کوچه‌های اصفهان رها کردند.

• در هفده مرداد 1375، راننده اتوبوس حامل 21 نویسنده که برای شرکت در یک نشست ادبی، رهسپار ارمنستان بود، کوشید اتوبوس را به دره‌ای در جاده آستارا به آریدیل، پرتاب کند و خود بگریزد. راننده در 77 به قتل خود را این ماجرا اعتراف کرد.

• دکتر غفار حسینی، شاعر، مترجم، استاد دانشگاه و از فعالان کانون نویسندگان ایران و از امضاءکنندگان متن 134 نفری "ما نویسنده‌ایم"، در بیستم آبان 1375، در

محل مسکونیش با تزریق آمپول پتاسیم به قتل رسید.

• ابراهیم زارزاده، روزنامه‌نگار، ناشر و سردبیر نشریه معیار و مدیر انتشارات بادام و ابتکار در شامگاه پنجم اسفند 1375، در میدان ونک تهران، ربوده شد. در نهم فروردین ماه 1376، پیگردن در بافت آباد جنوب تهران، پیدا شد. او در اثر ضربه‌های چاقو به قتل رسیده بود.

• رضا مظلومان، پژوهشگر، در هفتم خرداد 1375، در منزل مسکونیش در حومه پاریس، به ضرب گلوله ترور شد.

• دکتر احمد تقضلی، مترجم و پژوهشگر زبان‌های ایرانی، هنگامی که در خودرو خود از دانشگاه به خانه‌اش می‌رفت، نزدیک خانه‌اش در شمیران در تهران ربوده شد. در بیست و چهارم دی ماه 1375، پیکر او را یافتند. یک پای او را از چند نقطه شکسته و با اصابت دلیم به سرش به قتل رسانده بودند. حسین سرشار، خواننده ایرا، در بیست و پنج بهمن 1376 در آبادان ناپدید شد و پیکر او در یک مرکز درمانی روان پزشکی شناسایی شد. گفته می‌شود که با شوک الکتریکی به قتل رسیده است. مرگ او را تصادف با یک خودرو اعلام کردند.

• در آبان 1377، بیانیه‌ای با فاکس، برای برخی از نشریه‌ها ارسال شد. در این بیانیه از 35 نویسنده و اهل قلم نام برده شده بود. در این بیانیه آن‌ها را معاند و ضدانقلاب خوانده و به قتل تهدید کرده بودند.

• حمید پورحاجی‌زاده (سهر)، شاعر و پژوهشگر و آموزگار کرمانی، در سی و یک شهریور 1377، با فرزند ده ساله‌اش کارون حاجی‌زاده، با چاقو به قتل رسیدند.

• پیروز دوانی، ناشر، در سوم شهریور 1377، در تهران ناپدید شد و هرگز یافته نشد. گفته می‌شود که به قتل رسیده و پیکرش را سورانده و در کنار خطوط راه‌آهن دفن کرده‌اند.

• دکتر مجید شریف، مترجم و نویسنده و از همکاران نشریه ایران فردا، صبح روز بیست و هشتم آبان 1377، با جامه گرمین برای ورزش از خانه خارج شد. او را ربودند. روز یکشنبه، چهارم آذر، در پزشکی قانونی توسط خانواده‌اش شناسایی شد. او با تزریق پتاسیم به قتل رسیده بود. او 49 سال داشت.

• محمد مختاری، شاعر، نویسنده و مترجم، عضو کانون نویسندگان و از امضاءکنندگان متن 134 نفری "ما نویسنده‌ایم"، روز پنجشنبه، هفده آذر 1377، از خیابان آفریقای تهران، ربوده شد. چهار روز بعد پیکر او در پشت کارخانه سیمان در جنوبی‌ترین منطقه تهران، یافته شد. او را خفه کرده بودند.

• محمد جعفر پوینده، نویسنده، مترجم و جامعه‌شناس، در بعد از ظهر روز چهارشنبه، 18 آذر 1377، در خیابان ایران‌شهر تهران، ربوده شد. پیکر او روز شنبه، بیست و یکم آذر در یادامک شهیرلیافته شده. او را با سیمی مسی خفه کرده بودند.

• رضا ضیایی‌نیا، شاعر و همکار نشریه کارنامه، در چهارم بهمن 1378، در تهران، به قتل رسید.

• هادی تقی‌زاده، شاعر و همکار انتشارات شهر قاصد، در چهارم بهمن 1378، به قتل رسید.

• انور صمدیان، کتاب‌فروش و ناشر، در خیابان ولی عصر، در تهران به قتل رسید.

• زهرا (ژیبا) کاظمی، روزنامه‌نگار و عکاس ایرانی مقیم کاتادا که برای تهیه گزارش به ایران سفر کرده بود، در حال گرفتن عکس از تجمع خانواده‌های معترضان به دستگیری فرزندان‌شان در برابر زندان اوین، در روز 23 ژوئن 2003 (دوم تیر ماه 1382) بازداشت شد. پس از چند روز زندان، در اثر ضربه‌های وارده به سر، دچار خونریزی مغزی شد و پس از چند روز بستری در بیمارستان سپاه پاسداران، در نوزده تیر ماه بر اثر جراحات وارده، درگذشت و پیکرش با شتاب بسیار در زنگکاش شیراز به خاک سپرده شد.

دانشگاه مهم‌ترین سنگر ... بهرام رحمانی

اما این تلاش‌های ارتجاعی، ضایعات و صدمات جبران‌ناپذیری بر عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه وارد کرده است.

آنچه که اهداف و سیاست‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حکومت اسلامی در دانشگاه‌ها با شکست روبرو ساخته؛ دلیل اصلی‌اش این است که جنبش دانش‌جویی از کمیت و کیفیت بالایی در جامعه‌مان برخوردار است. آمار رسمی جمعیت دانش‌جویی و دانش‌آموختگی در سال تحصیلی 92-91 را حدود 4 میلیون و 400 هزار دانش‌جو در 2 هزار و 200 موسسه آموزشی عالی سال تحصیلی را اعلام کرده‌اند. 45 درصد جمعیت دانش‌جویی کشور در علوم انسانی هستند که تا پایان برنامه پنجم توسعه باید 14 درصد از جمعیت دانش‌جویی گروه علوم انسانی فاسته شود. گروه فنی و مهندسی از نظر بیش‌ترین تعداد جمعیت دانش‌جویی در جایگاه دوم در میان گروه‌های آموزشی قرار دارد که یک میلیون و 240 هزار و 34 دانش‌جو را در خود جای داده است. گروه علوم پایه با 338 هزار نفر جمعیت دانش‌جویی 18/9 درصد جمعیت دانش‌جویی کشور را در خود جای داده در جایگاه سوم گروه‌های

کشاوری و دامپزشکی نیز با 18/6 درصد از جمعیت دانش‌جویی کشور در جایگاه چهارم قرار دارد. همچنین ایران، 64 هزار استاد دانشگاه دارد و تعداد دانش‌جویان پسر فقط 1 درصد بیش‌تر از دختران است. بی‌تردید، اگر این نیرو با تمام ظرفیت‌های خود به میدان بیاید فرهنگ جامعه ایران را دگرگون خواهد ساخت.

در ارزیابی اقدامات و عملکرد شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورد اسلامی کردن دانشگاه‌ها، باید بگوییم در این راستا هزینه‌های زیادی صرف کرده‌اند و دانشگاهیان زیادی را نیز قربانی نموده‌اند. اما بی‌شک، جنبش دانش‌جویی به زودی در محیط‌های آموزشی کشور، مجدداً گفتمان سکولار آزادی-خواهانه، برابری طلبانه، عدالت‌گراکننده اعمال خواهد کرد و بیش از این، در معرکه گفتمان خشونت‌طلبانه و استبدادی و خرافات اسلامی نخواهد شد.

در واقع موضوع «اسلامی کردن دانشگاه‌ها» و برخورد با آنچه که «علوم غربی بددین» عنوان می‌شود، با ماهیت ارتجاعی و قرون وسطایی حکومت اسلامی، عین شده است. شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و موسسه پژوهشی امام خمینی با مدیریت محمدمتقی مصباح‌پزئی، دانشگاه امام حسین زیر نظر سپاه پاسداران و دانشگاه امام صادق به ریاست آیت‌الله مهدوی کنی، از جمله ارگان‌هایی هستند که در اسلامی کردن دانشگاه‌ها، تمام قدرت خود را به کار انداخته‌اند.

با این که مراکز یادشده در سه دهه گذشته در حال مبارزه با علم و دانش جهان‌شومول و انسانی و علوم غربی بودند و شعار اسلامی کردن دانشگاه‌ها یکی از نطق‌های دایمی سران، و مقامات و رسانه‌ها، حتی تریبون‌های نماز جمعه بوده است، اما این موضوع همچنان برای آن‌ها، یک کابوس محسوب می‌شود.

در کنار دستگیری و اخراج تعداد زیادی از فعالان دانش‌جویی و استادان دگراندیش و سکولار و چپ، تعطیلی تشکله‌ها و رسانه‌های مستقل دانش‌جویی در سال‌های اخیر، سیدعلی خامنه‌ای سردرمان مافیای حکومت اسلامی، همواره به اسلامی و بومی کردن علوم انسانی و اجتماعی تاکید کرده اما ره به جایی نبرده‌اند. سرانجام کار به جایی رسیده است که محمدرضا صیهر، معاون هماهنگ‌کننده هیئت مدیره ولی فقیه در اسفند ماه سال گذشته به هفته نامه صبح خبر داد با مجوز آیت‌الله خامنه‌ای، نیروهای مسلح به جمع «مراجع صدور مدرک علمی معتبر» در ایران پیوسته‌اند!

در مقابل این تعرضات ارتجاعی حکومت اسلامی به دانشگاه‌ها، جنبش دانش‌جویی و جوانان با آگاهی و نشاطی که لازمه محیط‌های آموزشی است، در پی آن است که آرمان‌های والای انسانی را در پیگیری اینگونه مسائل جستجو کند و در راه تحقق آن گام بردارد. این نیز از خصوصیات طبیعی دیگری برای محیط‌های آموزشی است. امروز جامعه ایران بیش از هر زمانی از تاریخ خود، به اتحاد و مبارزه هدفمند و آگاهانه جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش دانش‌جویی بر علیه هرگونه ستون و سرکوب و اجحاف حاکمیت، نیازمند است.

دانش‌جویی جوان که برخاسته از میان اقشار و طبقات محروم و ستم دیده جامعه است، به آزادی و برابری و عدالت اجتماعی و پرکردن شکاف‌های طبقاتی، به عنوان یک اصل مهم می‌نگرد و برای تحقق آن‌ها، تلاش و مبارزه می‌کند. این احساس و انگیزه پیکارگری در دانش‌جو، پر ارج است و می‌تواند یک انتظار واقعی و طبیعی جامعه از این نیروی جوان پرانرژی و پرتلاش باشد.

بی‌شک، جنبش دانش‌جویی افول فضای احتقانی زده موجود را به سرعت پشت سر خواهد گذاشت و در محیط‌های آموزشی کشور، گفتمان سکولار آزادی‌خواهانه، برابری طلبانه، عدالت‌جویانه خود را برقرار خواهد کرد و بیش از این، در معرکه گفتمان خشونت طلبانه و استبدادی نخواهد شد.

حکومتی که در طول سی و چهار سال حاکمیتش با تمام قدرت سانسور و سرکوب را در تمام عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی شهروندان اعمال کرده و لطمه‌ای هم از خصومت و دشمنی با آزادی بیان، قلم، اندیشه، برابری، فرهنگ پویا و جهان‌شومول دست برداشته، قبل از هر چیز سند ورشکستگی و ناکارآمدی سیاست‌های فرهنگی خود را امضاء کرده است. در قرن بیستم حکومت‌های، تمامی حکومت‌های مستبد، تحت عنوان «انقلاب فرهنگی»، مدارس و دانشگاه‌ها را بسته اند تا بتوانند نظام آموزش و پرورش و به طبع آن فرهنگ جامعه را بر اساس اهداف و سیاست‌های دلخواه خود، تغییر دهند و دوباره بسازند. اما نهایتاً با شکست روبرو شده‌اند. چرا که حکومت‌های سرکوبگر از یک مساله مهم غافل بوده‌اند که تحول فرهنگی و اجتماعی از جوهر اندیشه پویا و انسانی برخوردار است. بنابراین، با کنترل پلیسی و سلطه سیاسی بر نظام آموزش و پرورش نمی‌توان مانع تحول فرهنگی و اجتماعی شد و یا با زورگویی خاصی به آن داد.

در پایان باید متذکر شد که اگر جنبش دانش‌جویی وضعیت موجود را پشت سر بگذارد و به مقابله با جنبش سراسری مستقل و خودآگاه و رزمنده کمپین‌هایی در جهت لغو سانسور، لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی زندانیان در زندان‌ها، لغو اعدام و آزادی همه زندانیان سیاسی سازمان‌دهی کند و در مرحله اجر درآورد هم به سرعت صفوف خود را متحدتر خواهد کرد و هم از حمایت و پشتیبانی جنبش‌های دیگر برخوردار خواهد شد.

اطلاعیه‌های کانون نویسندگان ایران و...

در گرامی‌داشت سیزده آذر روز مبارزه با سانسور

مرور یک سال گذشته از منظر تولیدات هنری و ادبی، و وضعیت آزادی بیان نشان می‌دهد که دستگاه فراگیر سانسور با جدیت تمام فعالیت ویران‌گرش را ادامه داده است و گویا عزم خویش جزم کرده تا اندک اقبال باقی مانده مردم به آثار هنری و ادبی را از آن‌ها بگیرد. در این میان اوضاع اقتصادی که در چند ماه گذشته بر وخامت آن افزوده شده به یاری این دستگاه آمده و دور نیست که بحران تشدید یافته کنونی به تعطیلی کامل عرصه‌هایی چون نشرکتاب، سینما، موسیقی، تئاتر و... بیانجامد.



دستگاه سانسور عامدانه بر فضای بی‌اعتمادی فعالان تولیدات هنر و ادبیات نسبت به فعالیت‌شان دامن می‌زند. حتی به "مجوز" های صادر شده‌اش نیز اعتمادی نیست، اجرائی تضمینی ندارد. کتاب‌های مجوزدار باز روی میز سانسورچیان بازمی‌گردد و بازبینی مجدد می‌شود، یا پس از چاپ توزیع‌شان ممنوع می‌شود؛ فیلم‌های سینمایی که پس از بارها بازبینی و اعمال سانسور در مراحل مختلف، مجوز اکران می‌گیرند چه بسا که زمان نمایش از پرده‌ها پایین کشیده می‌شوند؛ کنسرت‌های موسیقی که با هزار شرط و اما و اگر مجوز برگزاری می‌گیرند، گاه پس از فروش بلیت غیرقابل اجرا اعلام می‌شوند؛ گالری‌های نقاشی... نمایش‌های تئاتری... حتی جستجوگر اینترنتی گوگل!

در یک سال گذشته باز هم عده‌ای به اتهام وبلاگ‌نویسی روانه زندان شدند؛ نشریاتی به بهانه چاپ کاریکاتور یا خبر و مطلب توقیف شدند؛ دو تن از اعضای کانون نویسندگان ایران، فریبرز ربیعی دانا و منیژه نجم عراقی، به "جرم" عضویت در این تشکل ضد سانسور ماه‌هاست در زندان به سر می‌برند؛... با این همه، به موازات سخت‌تر شدن شرایط، صف مخالفان سانسور نیز انبوه‌تر شده است و صداهای بیشتری در مخالفت با سانسور شنیده می‌شود.

در چند سالی که از اعلام سیزدهم آذر به عنوان روز مبارزه با سانسور می‌گذرد این روز، روز بزرگداشت این صف بوده است. امسال اما از سیزدهم آذر بی‌یاد و نام ستار بهشتی نمی‌توان سخن گفت؛ کارگری که جان جانش در دفاع از آزادی بیان توان شد. البته پیش‌تر نیز بودند، بسیاری بودند، که در راه ابراز عقیده و نظر، جان‌شان به تاراج ستم رفت. اما ویژگی ستار بهشتی در این است که

راز پایداری مبارزات شانزده آذر

مبارزات دانش‌جویی 16 آذر در آستانه 60 سالگی قرار گرفته و راز پایداری این پیکار در طول تبهکاری دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی، در ژرفای ستمی نهفته است که بر مردم جامعه ما روا می‌رود.

تباهی حکومت‌های ضدبشری، مردم جامعه ما را واداشته که هر نشانه مقاومت و پیکار با بی-عدالتی و خفقان را گرامی بدارند و به یاد و به امید رسیدن به نیلایی آزاد از هرگونه ستم پیش بروند.



16 آذر، هم یادآور مبارزه دانشجویان و مردم سرزمین ما با کودتای رژیم شاه و حمایت آمریکا از آن است و هم نشانه مبارزاتی‌ست که در حاکمیت شاه ادامه داشته است.

16 آذر همچنین یادآور جنبش دانش‌جویی سال 1388 است که رژیم جمهوری اسلامی را نیز در آستانه سقوط قرار داد و یادآور جنبش عظیم مردم ایران در سه سال گذشته و همه مقاومت‌ها و مبارزاتی‌ست که مردم ایران در این سی و چهار سال حاکمیت و سلطه جنایت‌کاران جمهوری اسلامی در پیش گرفته‌اند.

یاد حمید قندچی، مهدی شریعت‌رضوی و مصطفی بزرگنیا که در 16 آذر سال 1332 خونشان بر زمین ریخت به عنوان نمونه، و یاد هزاران دانش‌جوی ناشناخته دیگر که در زمان شاه و جمهوری اسلامی به خاک افتادند و زیر شکنجه و بی‌داد و زندان زندگی‌شان را از دست دادند همواره گرامی‌ست.

دنایای زیبای آینده گلباران خاطره بزرگ آنان را در پیش خواهد داشت.

و اکنون، دنایای امروز نشانه‌های دگرگونی عظیمی را از خود بروز می‌دهد که امید برافتادن تباهی و برقراری آرامش و برابری و آزادی را در آینده نزدیک نوید می‌دهد. در جهان امروز، همه جا، از جمله در جامعه ما، توده‌های میلیونی و تهی‌دست و ستم‌دیده مردم به پا خاسته‌اند تا حق خود را بگیرند و از نکبت حکومت‌های بیدادگر آسوده شوند.

ستم باقی نمی‌ماند. جنبش دانش‌جویی در پیوند با همه جنبش‌های آزادی‌خواهانه همچنان پیکار می‌کند و با یادآوری نشانه‌هایی همچون 16 آذر و به امید رهائی از پا نمی‌نشیند.

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران (در تبعید)
16 آذر 1391

او نه به دلیل تعلق فکری، مرامی یا سیاسی بلکه راست به علت نوع زندگی‌اش، به شکستن حصار سانسور پرداخت. این کارگر وبلاگ‌نویس معترض از متن توده مردم آمده بود و تجلی نیاز آن‌ها به آزادی بیان، به نابودی سانسور و نشانه‌ای از حضور مردم در این عرصه بود. او به کردار نشان داد که آزادی بیان و ستیز با سانسور فقط امر نویسندگان، هنرمندان و سخن‌وران نیست بلکه نیاز هر انسان و ضرورت زندگی انسانی است. و این، ویژگی دوران کنونی است؛ دورانی که به سرعت از گذشته یک جوان گمنام مخالف سانسور شاهی جهانی می‌سازد بر ستم-کاری آزادی ستیزان و رسوایی سانسورچیان. این ویژگی اعلام می‌کند که سرکوب‌گران آزادی، سانسور و سانسورچیان، از این پس دوران سخت‌تری خواهند داشت.

گرامی داشتن سیزدهم آذر، روز مبارزه با سانسور، ارج نهادن به انسان‌هایی است که با وجود آگاهی از خطرهای پای در راه آزادی بیان می‌نهند و بی‌اعتنا به تهدیدها سد سانسور را می-شکنند.

در چند دهه اخیر آن‌ها که حاکمیت سانسور را ضامن حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود قرار داده‌اند، شعله جان بسیار کسان را خاموش کردند تا شوق آزادی بیان در دل جامعه بمیرد. اما بر خلاف انتظارشان فروغ دیگری تابیدن گرفته است: خواست آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان!

گرامی باد سیزدهم آذر روز مبارزه با سانسور

کانون نویسندگان ایران
10/9/1391

اطلاعیه کانون نویسندگان ایران در باره درگذشت جاهد جهانشاهی

جاهد جهانشاهی (1325-1391) نویسنده، مترجم، مدرس هنرهای نمایشی، عضو دبیران کانون نویسندگان ایران و عضو هیئت دبیران کنونی این کانون بر اثر ایست قلبی درگذشت. اما جاهد زنده است تا تعهد به آزادی و التزام به جنگیدن برای دستیابی به آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا زنده است، زنده است تا در آثاری که از بزرگانی چون مارکز، برشت، هاینریش بل و... ترجمه کرد به حیات بزرگوار خود ادامه دهد.

جاهد جهانشاهی تجسم زنده تعهد به آزادی بود؛ در بنترین شرایط جسمی، دوری راه را به هیچ می‌گرفت و برای شرکت در هر جلسه هیئت دبیران و جمع مشورتی کانون فرسنگ‌ها راه می‌پیمود. جاهد حتی یک دم یاران‌اش را تنها نگذاشت. حضور زنده و سرشار و فراموش نشدنی او در همین چند روز پیش در 17 آذر ماه بر سر مزار زنده‌یادان جان‌باخته راه آزادی، محمدمختاری و محمدجعفر پوینده، و چند روز بعد در جلسه هیئت دبیران در 21 آذر ماه گواه روشن و قاطعی است بر تعهد پایدار و تزلزل‌ناپذیر جاهد؛ چنین بود جاهد، جاهد نازنین ما! کانون نویسندگان ایران یاد عزیز جاهد جهانشاهی را گرامی می‌دارد و با توان هرچه افزون‌تر راه‌اش را ادامه می‌دهد و در مجلس بزرگداشت او در کنار همسر، خانواده، یاران و دوستداران اش حضور خواهد یافت.

کانون نویسندگان ایران
23 آذر 1391



سال نو

صبح‌گاهی چنین شگرف
که چشم باز می‌شود به آستانه نور
دامنه‌ی پاک هوای تازه است این
هوای پاک رگ‌های هوا

خجسته باد روز و روزگار نو

و شاد باد دل مردمان جهان
که هست شان
به از کنون بایدشان باشد

خجسته باد باد زندگی
که در بُن گیاه جریان می‌یابد در سرما
و روزها
که درازتر می‌شود دراز
و گرم‌تر هرروز

خجسته باد باد شادی
که خنده را از اعماق تاریخ می‌کشد و می‌آورد تا
امروز
و محصول کشتزار جهان خجسته باد نیز
که روح جاری دنیاست

و تلاش و شتاب رسیدن نیز
خجسته باد

صبح‌گاهی چنین شگرف آغاز شده است یاران
و باید آغاز کنیم
اینک
امروز

پرواز را به خاطر بسیار
پرنده مردنی‌ست

مه هستی من آیه تاریکی‌ست
که ترا در خود تکرار کنان
به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد
برد

این چه عشقی است که در دل دارم
من از این عشق چه حاصل دارم
می‌گریزی زمن و در طلبت
باز هم کوشش باطل دارم

عاقبت خط جاده پایان یافت
من رسیده ز ره غبار آلود
تشنه بر چشمه ره نبرد و دریغ
شهر من گور آرزویم بود

درد تاریکی‌ست درد خواستن
رفتن و بی‌هوده از خود کاستن
سر نهادن بر سیه دل سینه‌ها
سینه آلودن به چرک کینه‌ها
در نوازش ، نیش ماران یافتن
زهر در لب‌خند یاران یافتن
در سرزمین قد کوتاهان
معیارهای سنجش
همیشه بر مدار صفر سفر کرده‌اند
چرا توقف کنم؟
من از عناصر چهارگانه اطاعت می‌کنم
و کار تدوین نظامنامه قلم
کار حکومت محلی کوران نیست

این گروه زاهد ظاهر ساز
دائم که این جدال نه آسان‌ست
شهر من و تو ، طفلك شیرینم
دیری‌ست کاشیانه شیطان‌ست
روزی رسد که چشم تو با حسرت
لغزد بر این ترانه درد آلود
جویی مرا درون سخن‌هایم
گویی به خود که مادر من او بود



بخشی از اشعار کوتاه و زیبای فروغ فرخزاد



فروغ فرخزاد:

تولد 8 دی ماه 1313

مرگ 24 بهمن 1345

از کتاب تولدی دیگر

به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد

به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد
به جویبار که در من جاری بود
به ابرها که فکرهای طویل بودند
به رشد دردناک سپیدارهای باغ که با من
از فصل‌های خشک گذر می‌کردند
به دسته‌های کلاغان
که عطر مزرعه‌های شبانه را
برای من به هدیه می‌آوردند
به مادرم که در آینه زندگی می‌کرد
و شکل پیری من بود
و به زمین، که شهوت تکرار من، درون
ملتهپش را
از تخمه‌های سبز می‌انباشت. سلامی دوباره
خواهم داد

می‌آیم ، می‌آیم ، می‌آیم
با گیسویم: ادامه بوهای زیر خاک
با چشم‌هایم: تجربه‌های غلیظ تاریکی
با بوته‌ها که چیده‌ام از بیشه‌های آن‌سوی
دیوار

می‌آیم ، می‌آیم ، می‌آیم
و آستانه پر از عشق می‌شود
و من در آستانه به آن‌ها که دوست می‌دارند
و دختری که هنوز آن‌جا،
در آستانه پر عشق ایستاده
سلامی دوباره خواهم داد

*

گر به خانه من آمدی برای من ای مهربان
چراغ
بیاور
و یک دریچه که از آن
به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم

**

کسی مرا به آفتاب
معرفی نخواهد کرد
کسی مرا به میهمانی گنجشک‌ها نخواهد برد